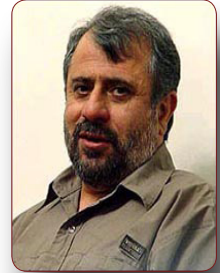


Sco

کانون آرمان شریعتی

Sco1385@Gmail.com

مقوق بشر و "نسبیت فرهنگی" در اسلام



مسن یوسفی اشکوری

شماره مقاله : ۱۰۲۳

تعداد صفحه : ۴

آفرین بررسی : ۸۷/۱۰

تاریخ تمریر : ۱۳۸۷

www.shandel.org

موضوع :

حقوق بشر و "نسبیت فرهنگی" در اسلام

برندگانِ جایزه صلح نوبل از ایران و نیجریه، شماری از کشورهای اسلامی را به دلیل نقض حقوق بشر مورد سرزنش قرار داده‌اند و در این بین خانم شیرین عبادی ترکیب کنونی شورای حقوق بشر سازمان ملل را که شامل کشورهای عرب ناقض حقوق بشر است مورد انتقاد قرار داده است. افزون بر این، وول سویینکا، نویسنده نیجریایی هم تلقی "نسبیت فرهنگی" را که با اتکا به آن غالباً در کشورهای مسلمان خود حقوق بشر را زیر سوال می‌برند، از اساس رد کرده است. اما، چرا مفهوم "نسبیت فرهنگی" که به وسیله آن غالباً حقوق بشر را زیر سوال می‌برند، ویژه جوامع مسلمان است و آیا راه حلی برای این معضل می‌توان تصور کرد؟ در پاسخ به این پرسش حسن یوسفی اشکوری، پژوهشگر علوم دینی، چنین می‌گوید:

اشکوری: ظاهراً این رویکرد که در جوامع اسلامی یا غیر اسلامی از سوی برخی افراد و حکومت‌گران ارایه می‌شود، بیش و پیش از آنکه زمینه‌های نظری و فلسفی و استدلالی داشته باشد، بیشتر با انگیزه‌های سیاسی ارایه می‌گردد. واقعیت این است که فرهنگ‌ها متفاوت هستند، آنهم نه فقط در کشورهای ماقبل مدرن و سنتی، یعنی به طور خاص در کشورهای اسلامی، بلکه حتی در کشورهای پیشرفته اروپایی هم فرهنگ‌ها متفاوت هستند. اما، کسانی که در جوامع مسلمان با اتکا به این "تفاوت‌ها" در برخورد با موضوع حقوق بشر مسأله "نسبیت فرهنگی" را پیش می‌کشند و به این ترتیب خود حقوق بشر و مبانی فکری آن را زیر سوال می‌برند، بیشتر انگیزه‌ها و اهداف سیاسی را دنبال می‌کنند. چرا؟ برای اینکه اعلامیه جهانی حقوق بشر بعد از پایان جنگ جهانی دوم با این انگیزه ابداع و ارایه شد تا با اجرای آن صلح، عدالت، آزادی و دموکراسی و همچنین تساهل و مدارای بیشتر در مناسبات میان افراد حاکم شود و برای اینکه در مناسبات میان افراد صلح حاکم باشد، باید در وهله اول حقوق اساسی افراد به مثابه حقوق ماهوی، ذاتی و طبیعی آنان به رسمیت شناخته شود، باید آزادی عقیده و بیان افراد به عنوان حقوق فطری و خدشه‌ناپذیر آنان به رسمیت شناخته شود. در واقع برای آنکه صلح و آزادی به ماهیت مناسبات افراد بدل شود، نباید عقیده، مذهب، نژاد، ملیت، طبقه، ثروت و غیره، موجب تمایز یا برتری عده‌ای بر عده دیگر شود. در واقع، حکومت‌هایی که خود ناقض حقوق بشرند، حکومت‌هایی که به برابری افراد اعتقاد ندارند، حکومت‌هایی که منزلت، قدرت و ثروت خود را در نابرابری،

زورگویی، بی‌عدالتی و دیکتاتوری می‌بینند، می‌کوشند با اتکا به "نسبیت فرهنگی" توجیه‌ای پیدا کنند یا در واقع راه فراری پیدا کنند برای اعمال و حفظ اقتدار و سلطه خود، چرا که آنان می‌دانند که اگر حقوق بشر اجرا شود، اگر دموکراسی و آزادی اعمال شود، آنان نمی‌توانند به حکومت اقتدارگرایانه شان ادامه دهند. در این معنا، کسانی که در مواجهه با حقوق بشر، مسأله "نسبیت فرهنگی" را مطرح می‌کنند، نه دغدغه دین و آئین و فرهنگ مردم، که دغدغه حفظ قدرت و نظام‌های دیکتاتوری و استبدادی خود را دارند.

س: آیا می‌توان فرض کرد که کسانی که با اتکا به "نسبیت فرهنگی" درصدد زبر سوال بردن حقوق بشر هستند، در واقع کسانی هستند که در تلقی شان از فرهنگ و دین، اسلام را به نظریه اقتدار سیاسی، و به شریعت محض فروکاسته‌اند و آیا در مقابل می‌توان تلقی‌ای از اسلام ارایه داد که به شریعت و نظریه اقتدار سیاسی فروکاستنی نباشد و اسلام را به مثابه دین رستگاری معرفی کند؟

ج: بله، همین طور است. چون کسانی که امروز در کشورهای اسلامی حاکم و در پی حفظ اقتدار سیاسی خود هستند می‌توانند اسلام را طوری تفسیر کنند که در مقابل حقوق بشر قرار بگیرد و مالاً خود حقوق بشر را بلاموضوع کنند و در این صورت، نهایتاً هم دین قربانی می‌شود هم حقوق بشر و هم خود مردم. اما، اگر در مقابل، دین را راه‌رایی و رستگاری معنوی انسان تلقی کنیم، هیچ تقابلی میان دین و حقوق بشر، و میان اسلام و حقوق بشر موجود نیست. البته، دینی همانند اسلام قوانینی هم دارد که بر دو دسته‌اند: بخشی از این قوانین در شرایط مختلف و با تفسیرهای مختلف قابل اجرا هستند و دسته دوم شامل قوانینی است که در تعارض با زمان حاضر است و به نظر می‌رسد که چنین قوانینی متناسب با زمان‌های خاصی بوده و نمی‌توان انتظار داشت که امروز نیز به اجرا گذاشته شود. به همان نحو که نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم که مثلاً حضرت محمد در قرن هفتم میلادی در شبه جزیره عربستان کنوانسیون ژنو یا اعلامیه جهانی حقوق بشر را به اجرا بگذارد. در واقع، اینها همه به تلقی از دین بر می‌گردد و هیچ تلقی، مستقل از زمان و مکان تاریخی خاص خود نیست. به این خاطر است که می‌گوییم، امروز کاملاً می‌توانیم از منظر دینی قاطعانه بگوییم که هم خداوند و هم پیغمبران و هم اولیای دین به اجرای عدالت، آزادی و برابری انسان‌ها رضایت دارند.

س : اگر بحث نهایتاً به تلقی و تفسیر از اسلام برمی‌گردد، آیا می‌توان گفت که سنتی که از سی سال پیش در ایران با ارایه نظریه ولایت فقیه از سوی آیت الله خمینی تأسیس شد، بیشتر به سنت گرایبی نزدیک است تا تلقی شیعی که در اصل سنتی است عرفی، چرا که سنتی است کلامی و مهدویت را از آن رو طرح می‌کند که از اعمال قدرت سیاسی در زمان حاضر، در زمان غیبت امام دوازدهم، بپرهیزد؟

ج : تا آنجا که من با اسلام و تاریخ اسلام آشنا هستم، می‌توانم بگویم که جمهوری اسلامی با نظریه ولایت فقیه خود که در سی سال اخیر در این کشور متحقق شده، بیشتر به خلافت اهل سنت، آن طور که در تاریخ مُحقق شده است نزدیک است تا به دیدگاه سنتی شیعه. بر اساس دیدگاه کلامی شیعه که قائل به حکومت معصوم است و هر حکومت غیر معصومی را حکومت جور می‌داند که پذیرفتنی نیست، نظریه ولایت فقیه و این نوع حکومتی که امروز در ایران حاکم است با مبانی شیعه ناسازگار است و به همین خاطر این حکومت بیشتر به نظریه حکومت خلافت در نزد اهل سنت نزدیک است تا به دیدگاهها و مبانی شیعه.